



امام خمینی و سال‌های حضور در نجف

به کوشش سید مجید آب‌لشکری

نجف یادآور نام نخستین معتقد نبوت و اولین یاور رسالت است؛ کسی که پس از پیامبر خاتم(ص) بیشترین نقش را در گسترش و ترویج این مکتب حیات‌بخش ایفا کرد؛ مردی که در «لیلة المبیت» با ایثار جان خویش، اوج فداکاری و از خودگذشتگی را به نمایش گذاشت و دشمنان را ناکام کرد. جوان‌مردی که در وحشت‌آورترین لحظه‌های نبرد احد که برخی اصحاب از میدان رزم گریختند، دلاورانه در کنار پیامبر(ص) جنگید و از رهبر و مقتدای خویش دفاع کرد. کسی

که در نبرد احزاب، همهٔ دین بود در برابر تمام کفر، و در جنگ خیبر، فاتح خیبر و قاتل مرحب. او قهرمان غدیر بود و خلیفه رسول(ص). نجف آن گاه نجف شد که جسم مطهر او در آن وادی به امانت سپرده شد و این سرزمین از آن زمان، همواره کعبهٔ آمال پیروان اسلام راستین بوده است و پس از آن که شیخ طوسی حوزهٔ علمیه را در آن سرزمین بنیان نهاد، بیش از پیش مورد توجه شیفتگان علوم اهل بیت علیهم السلام واقع شد و آنان با هجرت به آن دیار کوشیدند تا در کنار قبر آن امام بزرگ، راه و رسم پیروی و تبعیت کامل از اهل بیت پیامبر علیهم السلام را فرا گیرند و هدایت‌کننده امت اسلامی در مسیر اسلام راستین باشند.

یکی از پیروان راستین آن اسوهٔ بشریت، رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی(ره) است. کتاب «خاطرات سال‌های نجف» که به وسیلهٔ گروه تاریخ معاونت پژوهشی مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی تهیه و تنظیم و در دو جلد، چاپ و منتشر شده است، دربر دارندهٔ خاطرات ارزشمندی از این پیرو راستین مکتب علوی در سال‌های تبعید در نجف اشرف است. در مقدمهٔ این کتاب آمده است:

گروه تاریخ معاونت پژوهشی مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره) با اعتقاد به این که تاریخ صحیح انقلاب اسلامی، متکی بر دیده‌ها و شنیده‌های واقعی حاضران و ناظران است که بار عظیم انقلاب را به دوش کشیدند و دشواری‌ها و ناملایمات جان‌فرسایی را در راه پیروزی آن بر جان خریدند، ضبط و ثبت خاطرات این تاریخ‌سازان را در شمار برنامه‌های اصلی خود گنجانده و بر آن است تا پس از تنظیم و تدوین آنها، با رعایت اصول علمی و امانت‌داری و بدون هیچ‌گونه داوری که صحت و سقم آن بر عهدهٔ راوی است، خیل عظیم مخاطبان در زمان حال و آینده را از جزئیات این بخش از تاریخ ایران بهره‌مند گرداند.

گزیده‌هایی از خاطرات برخی از شاگردان امام خمینی از سال‌های اقامت وی در نجف، به هنگام تبعید، انتخاب شده است که در آنها به موضوعاتی چون ورود امام به عراق و نجف، ملاقات با مراجع، تدریس امام، ولایت فقیه، انجمن حجتیه، دکتر شریعتی، تیمور بختیار، سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، سید مهدی هاشمی، اخراج ایرانیان از عراق، رحلت آیه‌الله حکیم، شهادت حاج آقا مصطفی، هجرت به پاریس و اوصاف و ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری امام اشاره شده است. باشد که روح و روان خویش را با این خاطرات انسان‌ساز صیقل دهیم، ان شاء الله.

□ ورود امام به عراق

حجة السلام و المسلمین محمود قوچانی:

با پخش خبر ورود امام به عراق، اهل علم و طلبه‌ها با شور و اشتیاق باطنی به طرف سامرا و کاظمین حرکت کردند تا با امام ملاقات کنند. حضرت امام آیام زیارتی را در کاظمین و سامرا گذراند و از آن جا هم به دعوت آقا سید محمد شیرازی به کربلا رفت. آقای شیرازی در استقبال از امام، در کربلا سرمایه‌گذاری فراوانی کرد و خدمات شایانی نمود. چند روزی که امام در کربلا بود، تجلیل زیادی از ایشان شد و پس از چند روز اقامت در کربلا به سوی نجف حرکت کرد. آقا سید محمد شیرازی و بقیه کربلایی‌ها امام را تا نیمه راه بدرقه کردند که بدرقه باشکوهی بود.^۲

□ ورود امام به نجف

آیة الله سید عباس خاتم یزدی:

وقتی امام به همراه همراهان و استقبال کنندگان به شهر نجف نزدیک شدند، دولت عراق برای این که مردم شهر از عظمت امام آگاه نشوند، ماشین‌ها را متفرق کرد و هر ماشین را به کوچه و خیابانی فرستاد و ماشین امام را از بیراهه وارد شهر کرد و به محلی که برای ایشان آماده کرده بودند، رساند؛ به طوری که اصلاً معلوم نشد امام را از چه راهی وارد منزل کردند.^۳

□ ملاقات مراجع با امام

آیة الله سید عباس خاتم یزدی:

پس از ورود امام به شهر نجف، اولین عالمی که به دیدن امام آمد، آیة الله خویی بود. روز بعد آقای شاهرودی با اصحابش آمدند و تا روز سوم خبری از آقای حکیم نبود و پس از آن، آقای حکیم هم برای دیدن امام آمد. وقتی امام و آقای حکیم کنار هم نشستند، از آنها عکس و فیلم

وقتی امام به همراه همراهان و استقبال

کنندگان به شهر نجف نزدیک شدند، دولت عراق برای این که مردم شهر از عظمت امام آگاه نشوند، ماشین‌ها را متفرق کرد و هر ماشین را به کوچه و خیابانی فرستاد و ماشین امام را از بیراهه وارد شهر کرد و به محلی که برای ایشان آماده کرده بودند، رساند؛ به طوری که اصلاً معلوم نشد امام را از چه راهی وارد منزل کردند.

پس از ملاقات شخصیت‌ها با امام، امام

نیز تصمیم گرفت که به دیدن آنها برود

و به دلیل مرجعیت و تشخص و خصوصیات آقای حکیم، اول به دیدار ایشان رفت و پس از احوال‌پرسی، به آقای حکیم پیشنهاد کرد تا به ایران سفر کند و اوضاع را از نزدیک ببیند و به گفته‌های دیگران اعتماد نکند؛ اما نظر آقای حکیم این بود که نباید در مقابل دستگاه ظالم حرفی زد و خودش را پیرو امام حسین (ع) می‌دانست. امام به ایشان فرمود: امام حسن (ع) یاور نداشت، و گرنه ایشان هم همان کاری را می‌کرد که امام حسین (ع) انجام داد و به آقای حکیم گفت: شما جلو بیفت؛ ما پشت سر شما هستیم.

گرفتند؛ اما پس از پایان ملاقات، اطرافیان آقای حکیم که فکر می‌کردند این عکس‌ها قرار است در روزنامه چاپ شود و امام می‌خواهد به این وسیله برای خودش مقامی دست و پا کند، فیلم‌ها و عکس‌ها را از فیلم‌بردار و عکاس گرفتند!^۴

□ ملاقات امام با مراجع

آیه‌الله سید عباس خاتم‌یزدی:

پس از ملاقات شخصیت‌ها با امام، امام نیز تصمیم گرفت که به دیدن آنها برود و به دلیل مرجعیت و تشخص و خصوصیات آقای حکیم، اول به دیدار ایشان رفت و پس از احوال‌پرسی، به آقای حکیم پیشنهاد کرد تا به ایران سفر کند و اوضاع را از نزدیک ببیند و به گفته‌های دیگران اعتماد نکند؛ اما نظر آقای حکیم این بود که نباید در مقابل دستگاه ظالم حرفی زد و خودش را پیرو امام حسن(ع) می‌دانست. امام به ایشان فرمود: امام حسن(ع) یاور نداشت، وگرنه ایشان هم همان کاری را می‌کرد که امام حسین(ع) انجام داد و به آقای حکیم گفت: شما جلو بیفت؛ ما پشت سر شما هستیم. شما به ایران بروید و قضایا را از نزدیک ببینید و جلو بیفتید و در مقابل دستگاه ظلم بایستید. من هم از یاران شما می‌شوم و به دنبال شما حرکت می‌کنم؛ اما آقای حکیم در جواب حضرت امام چیزی نگفت.^۵

□ تدریس امام در نجف

حجة الاسلام والمسلمین محمدحسن اختری:

اندکی پس از ورود امام به نجف، رژیم بعث برای خانه‌نشین کردن امام، توطئه دیگری چید؛ اما برخی فضلا و علمای نجف مانند: آیه‌الله راستی کاشانی، آیه‌الله کریمی مازندرانی، آیه‌الله قدیری، آیه‌الله خاتم‌یزدی و آیه‌الله رضوانی نزد امام رفتند و از ایشان خواستند که در حوزه نجف به تدریس بپردازد. امام فرمود: حوزه نجف نیاز به درس ندارد و این همه درس و این همه علما این‌جا هستند و من این‌جا تبعیدم و چون مدت تبعید من مشخص نیست، نیاز به درس نیست. اما آنان اصرار کردند و سرانجام امام پذیرفت و قرار شد که ایشان در مسجد شیخ انصاری در بازار که نزدیک محل سکونت امام بود و در ساعاتی که هیچ تداخلی با ساعات درس دیگر علما نداشته باشد، درس بدهد و سرانجام درس فقه از بیع مکاسب را شروع کرد.^۶

□ کیفیت درس امام

حجة الاسلام والمسلمین محمدحسن اختری:

وقتی امام در نجف تدریس را آغاز کرد، آیه الله راستی، آیه الله کریمی مازندرانی و آیه الله خاتم یزدی که از استادان معروف نجف بودند و سال‌ها در درس آیه الله حکیم، آیه الله خویی و آیه الله شاهرودی شرکت کرده بودند، به درس امام آمدند. ما آن موقع در درس آیه الله راستی شرکت می کردیم. آیه الله راستی گفت: من ساعت درس را تغییر می دهم تا بتوانم در درس امام شرکت کنم و گفت: من الآن به صورت آزمایشی یک هفته در درس امام شرکت می کنم؛ اگر به درس ایشان نیاز نداشتیم، ساعت درس را تغییر نمی دهم و درس در همان ساعت برگزار می شود. پس از یک هفته وی در درس اخلاقش که روزهای چهارشنبه بیان می فرمود، گفت: ما رفتیم به درس امام و الآن فهمیدیم که هنوز خیلی چیزهای دیگر باید بخوانیم. امام مطالب خیلی تازه ای دارد که ما ننشیده ایم و باید در این درس شرکت کنیم.^۶

□ ولایت فقیه

حجة السلام سید هادی موسوی:

حضرت امام در سال ۱۳۴۸ اندیشه سیاسی خود را در قالب ولایت فقیه مطرح کرد و برای همگان روشن شد که اندیشه ایشان فراتر از مسئله امر به معروف و نهی از منکر است. ایشان حکومتی را بر اساس احکام اسلامی مطرح کرد و فرمود: پیامبر(ص) حکومت برقرار کرد و لشکر درست کرد و اظهار نمود که هدف اسلام حکومت بوده است. متأسفانه اکثر آقایان نجف برخلاف طلاب، از بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه امام استقبال نکردند و حتی برخی با آن مخالفت کردند و تنها شهید سید محمدباقر صدر با این بحث موافق بود.^۷

□ انجمن حجتیه

حجة السلام و المسلمین محمدرضا رحمت:

سال‌های اول ورود من به نجف، همراه تعدادی از دوستان در منزل امام بودیم. یکی از آنان سؤال کرد: خانمی سی هزار تومان وجوهات بده کار بوده است و این وجوهات را به آقای شیخ محمود حلبی که مسئولیت انجمن حجتیه را بر عهده داشت، داده است. امام فرمود: باید مجدداً بپردازد. امام جایز نمی دانست که

وجوهات به آقای شیخ محمود حلبی که مسئولیت انجمن حجتیه را بر عهده داشت، داده شود. او گرچه از جهت علمی آدم باسوادی بود، ولی متأسفانه رژیم [شاه] از او سوء استفاده زیادی کرد و علیه نهضت اقدام می کرد.

□ سازمان مجاهدین خلق (منافقین)

حجة الاسلام سیدرضا برقی:

مجاهدین خلق در آغاز در میان برخی از مبارزین محبوبیت داشتند؛ چنان که یکی از همین آقایان در نامه‌ای برای امام، آنها را حافظان قرآن، قاریان نهج البلاغه و سمبل مبارزه معرفی کرده بود. هنگامی که «حنیف‌نژاد» و عده‌ای دیگر از یارانش دستگیر شدند و در شرف اعدام قرار گرفتند، یک نفر از طرف سازمان مجاهدین خلق به حضور امام رسید و از او درخواست کرد که آقا درباره حنیف‌نژاد و یاران او اظهار نظر کند و اعلامیه‌ای بدهد. امام فرمود: من تصمیم ندارم که در مورد این آقایان صحبتی کنم... اگر بنا بود موضعی بگیرم، موضع مخالف می‌گرفتم. او گفت: یعنی نسبت به این جوان‌هایی که در این شرایط خفقان با رژیم پهلوی مبارزه می‌کنند، موضع مخالف می‌گرفتید؟ امام با تندی فرمود: من مبارزه‌ای را که کمونیست می‌کند، قبول ندارم. من از جریان فکری منحرف حمایت نمی‌کنم. او گفت: آقا از کجا می‌دانید؟! به شما گزارش بد داده‌اند. امام در حالی که به کتابی روی میز اشاره می‌کرد، فرمود: گزارش بد کدام است؟ مگر این کتاب را شما برای من نیاورده‌اید؟ این کتاب غیر از آن کلمه «به نام خدا»، بقیه‌اش همه میانی «مأثو» است. شما نمی‌فهمید. این افکار، التقاطی است. اینها کار ما را عقب انداختند؛ نهضت را عقب انداختند.

□ اخراج ایرانیان

حجة الاسلام و المسلمین محمود قوچانی:

در ماجرای جدا شدن بحرین از ایران و درگیری بر سر جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی، عراق اعلام کرد که تمام ایرانیان باید ظرف مدت شش روز عراق را ترک کنند. امام تلگرافی برای «حسن البکر»، رئیس جمهور عراق فرستاد که پاسخی به آن داده نشد. خیلی از افراد بارهائیشان را بسته بودند و آماده سفر شدند. پس از آن شخصی به نام «علی‌رضا» در رأس هیئتی به نمایندگی از حسن البکر به همراه «عبدالرضا خوبی» فرماندار نجف، برای دیدار با امام آمدند. امام

ابتدا آنان را نپذیرفت؛ اما سرانجام با اصرار اطرافیان آنان را به حضور پذیرفت. سخن‌گوی هیئت گفت: شما فهرست اطرافیان خودتان را بدهید؛ ما آنها را استثنا می‌کنیم و از اخراج آنها جلوگیری می‌کنیم. امام فرمود: حرف و خواسته من این است که بایستی اخراج به‌طور کامل متوقف شود. من و خانواده‌ام وابسته خاصی نداریم و ایرانی‌های مقیم عراق، همه وابسته من هستند و باید این حکم لغو شود.^{۱۱}

□ رحلت آیه‌الله حکیم

حجة السلام و المسلمین محمود قوچانی:

پس از رحلت آیه‌الله حکیم و بعد از مراسم ختم و فاتحه بیت آن مرحوم، مراجع نجف هم به تدریج برای ایشان مجلس ختم برگزار می‌کردند. حاج نصرالله خلخالی به امام گفت: شما هم زمان و مکانی را برای مجلس ختم تعیین کنید [چون این امر بین علما و مراجع متداول و مرسوم است]. امام فرمود: نه، لازم نیست. آقای خلخالی گفت: خوب نیست ختم نگیرید؛ اگر این کار را نکنید، آن کسانی که به دنبال بهانه هستند، برداشت دیگری می‌کنند. سرانجام امام راضی شد مجلس ختم بگیرد؛ ولی شرط کرد که در هنگام اعلام مجلس از القاب و عناوین استفاده نشود و فقط بگویند «حاج آقا سید روح‌الله خمینی». آقای خلخالی گفت: آقا نمی‌شود؛ شما یک مرجع هستید و مرحوم حکیم هم یک مرجع بود و نمی‌شود که از القاب استفاده نکنیم؛ اما امام قبول نکرد.^{۱۲}

□ شهادت حاج آقا مصطفی

آیه‌الله سید محمد بجنوردی:

در جریان شهادت حاج آقا مصطفی من صبح زود به بیمارستان رفتم. رئیس بیمارستان سه چهار لکه سبز مایل به سیاه را در پای ایشان به من نشان داد و گفت: ایشان را مسموم کرده‌اند. اگر آقا اجازه بفرمایند، جنازه را تشریح خواهیم کرد. درخواست دکتر را به امام عرض کردم؛ ولی ایشان اجازه کالبدشکافی نداد و فرمود: جنازه را به کربلا برده، در آن جا غسل دهید و کفن کنید و بعد به این جا بیاورید. امام بعد از دفن جنازه حاج آقا مصطفی، شب اول بر سر قبر آمد و به من



فرمود: کجا مدفون است. من هم قبر شهید بزرگوار را به ایشان نشان دادم. امام بر سر قبر رو به قبله و دو زانو نشست و هفت بار انا انزلناه و فاتحه خواند؛ سپس رو به حاضرین کرد و فرمود: برای ایشان طلب مغفرت کنید.^۳

□ برخورد قاطع امام با حکام بعثی

حجة السلام و المسلمین محمود قوچانی:

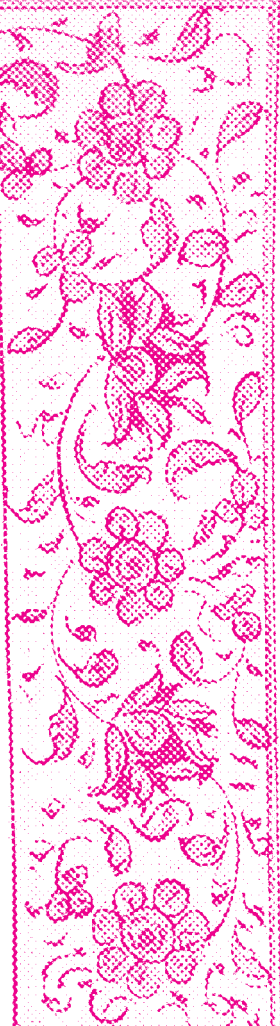
امام در ملاقات با استاندار کربلا خطاب به وی فرمود: شما و دیگران مسئولیت و کار سنگین تری به عهده گرفته‌اید و مسئولیت شما در پیشگاه خداوند، سنگین‌تر خواهد بود و این‌طور نیست که اگر در حوزه استحقاقی تان کار خلافی انجام دهند، ذمه شما فارغ باشد. اگر یکی از شرطه‌های کربلا یا کل استانداری و نجف کار خلافی انجام بدهند، شما نزد خدا و خلق مسئول هستید و باید مراقب باشید

که در حوزه استحقاقی شما نسبت به بندگان خدا جفا و تعدی و تجاوز پیش نیاید. حضرت امام در آن جلسه شاخصی را مطرح کرد [و این مطالب فقط برای آنها نبود] و ما هم موظف به این هستیم که اگر مسئولیتی در جایی یافتیم و یک حوزه استحقاقی داشتیم، افراد تحت امر ما اگر خدای ناکرده خلافی انجام دادند، جوابگو باشیم و نگوییم به ما مربوط نیست.^{۳۴}

آیه الله خاتم یزدی:

بعضی از مقامات عراقی برای ملاقات با امام می آمدند و امام هم چیز زیادی به آنها نمی گفت؛ اما زمانی که می خواستند ایرانی ها را از عراق بیرون کنند، امام خیلی به آنها تشر زد. در آن زمان آقای خویی مریض واقعی بود یا مریض سیاسی، درست یادم نیست؛ به هر حال ایشان برای معالجه به لندن رفت و از آن جا نامه ای فرستاد به این مضمون که: «ان الحكومة الموقرة»؛ یعنی حکومت وقت باوقار است و ما از آن بدی ندیده ایم و مهر ایشان هم پای نامه بود. البته خودشان هم هیچ وقت آن را انکار نکردند.

خلاصه دستگاه شش روز فرصت داده بود که ایرانی ها از عراق خارج شوند. عده ای رفتند؛ ولی کسانی را که مانده بودند، خیلی اذیت می کردند. امام تذکره ای (پاسپورت) داد که من هم می خواهم بروم. ولی آنها نمی خواستند که امام برود. با ایران خیلی بد بودند، ولی دلشان می خواست امام در عراق بماند. یکی از معاونین صدام به نام «رضا» که آدم خیلی خون خواری بود، به نجف آمد و می خواست با امام ملاقات کند، چون امام تذکره اش را داده بود. مردم نجف همان قدر که از صدام می ترسیدند، از این «رضا» هم می ترسیدند. وقتی خبر دادند که این شخص آمده است و می خواهد با امام ملاقات کند، امام او را نپذیرفتند. همه دستپاچه شده بودند. آقا شیخ حسن جواهری، پیرمردی بود که بعدها به ایران آمد و در قم هم فوت کرد، خیلی دستپاچه شده بود و به آقا شیخ نصرالله خلخالی گفته بود که اگر امام این شخص را راه ندهد و او به بغداد برگردد؛ صدام نجف را به آتش می کشد. آقا شیخ نصرالله نزد امام آمد و این قضایا را نقل کرد. آقای نخجوانی هم که مترجم امام بود، آمد و گفت که این یکی از معاونین صدام است و اگر امام به او راه ندهند، خیلی بد می شود. اما امام زیر بار این حرف ها نمی رفت. عاقبت امام به آقا شیخ نصرالله فرمودند: «تو دیگه چرا این قدر نگران هستی؟ من به او راه می دهم، ولی می خواهم صولتت بشکند. فکر می کند این جا هم بغداد



است.» خلاصه امام او را پذیرفتند و البته خیلی هم به او تشر زدند و گفتند: کاری که شما با ایرانی‌ها کردید، با یهودی‌ها نکردید. شما که می‌گویید ضد یهود هستید، وقتی می‌خواستید آنها را بیرون کنید دو ماه به آنها فرصت دادید. بعد که مهلتشان تمام شد، باز هم به آنها وقت دادید تا وسایل زندگی‌شان را بفروشند و پول‌هایشان را جمع کنند، ولی به ایرانی‌ها، حتی کسانی که دو سه نسل پشت در پشت این‌جا سکونت داشته‌اند و بعضی اصلاً فارسی یاد ندارند، فقط شش روز مهلت داده‌اید. خلاصه امام خیلی تند با او حرف زدند و در آخر هم او را از خانه‌شان بیرون کردند. یک بار هم استاندار کربلا به ملاقات امام آمد. البته امام به عربی مکالمه‌ای، خوب مسلط نبودند. معمولاً کسی برای ترجمه صحبت‌های امام می‌رفت. وقتی استاندار آمده بود، امام باز در مورد اخراج ایرانی‌ها و اذیت و آزاری که متحمل می‌شدند، صحبت کردند و گفتند که شما وقتی این‌جا می‌آیید، قول می‌دهید که دیگر آزار رساندن به ایرانی‌ها را تمام کنید، ولی هنوز بیرون نرفته‌اید که باز خیر اذیت و آزارها به گوش می‌رسد. امام خیلی اوقاتشان تلخ بود و حالا یادم نیست که خودشان طلب کرده بودند که استاندار به دیدارشان بیاید یا این‌که او خودش آمده بود و در مورد شط‌العرب با امام صحبت می‌کرد. خلاصه امام خیلی تند برخورد کرد. وقتی آقای نخجوانی که از نزدیکان آقای خویی بود، خواست ترجمه کند، ترسید و خواست مطلب را طوری بیان کند که خیلی بد نباشد. امام وقتی حرف‌های او را شنیدند، گفتند: چرا بد ترجمه می‌کنی؟! نخجوانی هم بیچاره ترسید و از اتاق بیرون رفت و یکی از طلبه‌ها برای ترجمه آمد و با همان کلمات امام گفت که بهتر است در مورد شط‌العرب و شط‌الفارس و اروندکنار و اروندرود صحبت نکنند. بحث ما با شما بر سر اذیت و آزاری است که به مردم ما می‌رسد و ما همان‌طور که با شاه مخالف هستیم، با شما و کارهای‌تان هم مخالفیم. شما هم مثل شاه به مردم ظلم می‌کنید.

آقا شیخ نصرالله می‌گفت که استاندار کربلا گفته است: وقتی ما نزد امام می‌رویم، ایشان هتک حرمت می‌کند؛ نه جلوی پای ما بلند می‌شود و نه حتی «مساکم الله» یا «صَبَّحَكُمُ اللهُ» می‌گوید. اما نزد آقایان دیگر که می‌رویم تا بیرون در به استقبال می‌آیند، وقتی هم که می‌خواهیم برویم، تا سر کوچه ما را مشایعت می‌کنند. هدایای بزرگ و کوچک برای ما می‌فرستند. اما ایشان چیزی که به ما نمی‌دهد هیچ، این‌طور هم با ما رفتار می‌کند.

امام وقتی این صحبت‌ها را شنیدند، گفتند: برای چه باید به آنها احترام بگذارم؟! حتی معلوم نیست که اینها مسلمان باشند. من هیچ ترسی از اینها ندارم و کاری هم به دستشان ندارم که بخواهم تقیه کنم. همیشه امام با آقای خلخالی بر سر این مسئله درگیر بودند؛ چون آقای خلخالی می‌گفت که وقتی اینها می‌آیند، به آنها احترام بگذارید و از آنها احوال‌پرسی کنید. دیگران حتی برای صدام سلام می‌رسانند؛ ولی این‌طور کارها اصلاً در مرام امام نبود.

□ مخالفت با اعزام بعثه

حجة السلام و المسلمین محمود قوچانی:

سال اولی که حضرت امام به نجف تشریف آورد، نزدیک ماه‌های شوال و ذی‌قعدة، حاج نصرالله خلخالی خدمت امام رسید و عرض کرد: این‌جا متعارف است که علما و مراجع، گروهی را به حج می‌فرستند و آن گروه دفتر و پلاکاردی در مکه و مدینه تهیه می‌کند تا مقلدان آن مراجع، برای سؤالات شرعی یا وجوهات شرعی به آن‌جا مراجعه کنند. خوب است شما هم یک بعثه‌ای اعزام کنید. امام فرمود: خیر، لازم نیست... اگر واقعاً این کار برای بیان احکام حج است، بحمدالله از ایران هر کاروانی که حرکت می‌کند، همراهش یک روحانی هم هست. شاید تعداد این روحانیون هم حدود هزار نفر باشند و وقتی آنها در خیابان‌ها و حرم رفت و آمد می‌کنند، مردم احکام و مسائلشان را از آنها می‌پرسند و لازم نیست چند نفر از این‌جا بلند شوند و به آن‌جا بروند و اگر هم منظور وجوهات است، من عمامه یک طلبه را به هزار دینار نمی‌دهم.^{۱۵}

□ ساده‌زیستی

آیه‌الله شیخ هادی معرفت:

خانه امام در نجف، خانه محقری بود که امکانات رفاهی مناسبی نداشت. زندگی امام بسیار ساده بود و برخلاف بسیاری از علما که در تابستان‌های گرم نجف برای هواخوری، خانه‌هایی در کوفه و در کنار رودخانه [فرات] داشتند، امام در نجف می‌ماند و خانه بیلاقی هم نداشت. وسایل و فرش‌های خانه امام بسیار ساده بود و با وجود این که ایشان نیز می‌توانستند مانند علمای دیگر، خانه خود را با فرش‌های مجلل مفروش کنند، اما نمی‌خواستند وضع زندگی و خانه‌شان با

زندگی و خانه ما طلبه‌ها تفاوت داشته باشد. از این رو همان گلیمی که در خانه ما طلبه‌ها پهن بود، خانه امام را نیز مفروش می‌کرد و ما طلبه‌ها احساس نزدیکی بیشتری با ایشان می‌کردیم.^۶

□ تعبد و زیارت

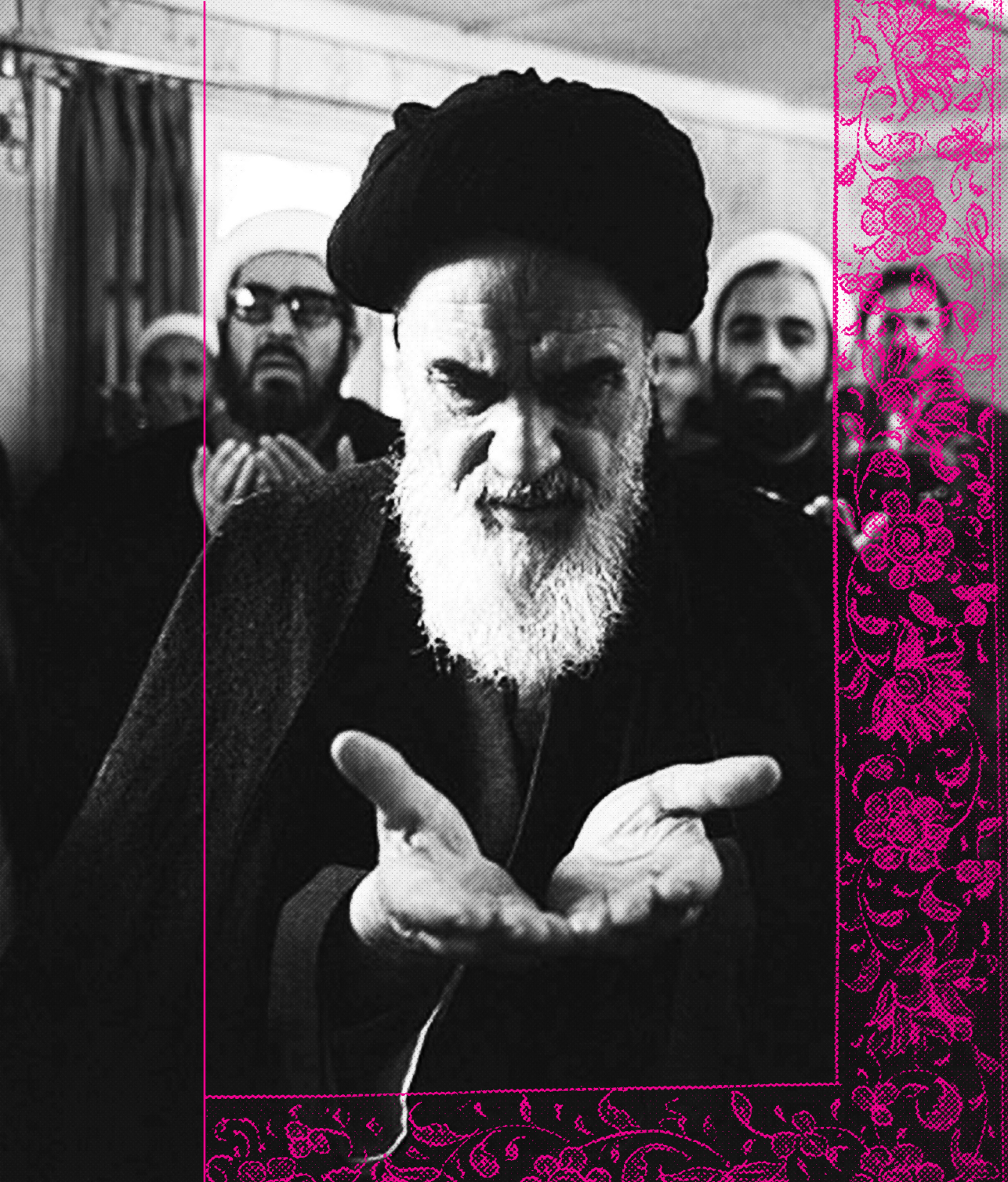
آیه الله سید محمد سجادی:

امام مقید به زیارت حضرت امیرالمؤمنین(ع) بود و هر شب به حرم مشرف می‌شد. حاج آقا مصطفی می‌گوید: روزی فردی عارف به من گفت: حتماً لازم نیست به حرم برویم و از همین جا هم می‌شود به امام سلام کنیم. وی می‌گوید: من این موضوع را به امام گفتم. امام فرمود: «نه، ما هر شب برویم حرم و آن عارف هم از درون خانه‌اش سلام بدهد».^۷

خانه امام در نجف، خانه محقری بود که امکانات رفاهی مناسبی نداشت. زندگی امام بسیار ساده بود و برخلاف بسیاری از علما که در تابستان‌های گرم نجف برای هواخوری، خانه‌هایی در کوفه و در کنار رودخانه [فرات] داشتند، امام در نجف می‌ماند و خانه ییلاقی هم نداشت. وسایل و فرش‌های خانه امام بسیار ساده بود و با وجود این که ایشان نیز می‌توانستند مانند علمای دیگر، خانه خود را با فرش‌های مجلل مفروش کنند، اما نمی‌خواستند وضع زندگی و خانه‌شان با زندگی و خانه ما طلبه‌ها تفاوت داشته باشد. از این رو همان گلیمی که در خانه ما طلبه‌ها پهن بود، خانه امام را نیز مفروش می‌کرد و ما طلبه‌ها احساس نزدیکی بیشتری با ایشان می‌کردیم.

○ ○ ○

امام مقید به زیارت حضرت امیرالمؤمنین(ع) بود و هر شب به حرم مشرف می‌شد. حاج آقا مصطفی می‌گوید: روزی فردی عارف به من گفت: حتماً لازم نیست به حرم برویم و از همین جا هم می‌شود به امام سلام کنیم. وی می‌گوید: من این موضوع را به امام گفتم. امام فرمود: «نه، ما هر شب برویم حرم و آن عارف هم از درون خانه‌اش سلام بدهد».



□ ذکرهای امام

آیه‌الله سید محمد سجادی:

امام مقید بود که بعد از نماز دو ذکر را بگوید: یکی تسبیحات حضرت زهرا(س) بود و دیگری چهار قسمت از قرآن که عبارت بود از: سوره حمد، آیه الکرسی، آیه ۱۸ سوره آل عمران و آیه ۲۶ آل عمران.^{۱۸}

□ پرداخت شهریه

آقای محمدتقی متقی:

علمای نجف در پرداخت شهریه بین طلاب تبعیض قائل می‌شدند و ایرانی‌ها و عرب‌ها نسبت به پاکستانی‌ها و افغانی‌ها شهریه بیشتری می‌گرفتند؛ به طوری که شهریه پاکستانی‌ها و افغانی‌ها، کفاف بیش از ۱۰ تا ۱۲ روز از زندگی‌شان را نمی‌کرد. یکی از طلبه‌های افغانی به وسیله نامه‌ای ماجرا را برای امام شرح داد. امام بسیار ناراحت شد و از مسئول شهریه، آقای شیخ نصرالله خلخالی توضیح خواست و فرمود: طلبه، طلبه است؛ چه افغانی، چه ایرانی. شما حق ندارید تبعیض قائل شوید و همه باید به صورت مساوی شهریه بگیرند. این روش استعمار است که می‌خواهد بین فارس و ترک و عرب و عجم، تفرقه بیندازد. اینها همه شیعه علی بن ابی طالب هستند. با چه دلیل و منطقی بین آنها تبعیض گذاشته می‌شود؟! امام پس از این سخنان در جواب نامه آن طلبه افغانی نوشت که اشتباه شده است؛ جبران می‌شود؛ معذرت می‌خواهم.^{۱۹}

امام مقید بود که بعد از نماز دو ذکر را بگوید: یکی تسبیحات حضرت زهرا(ص) بود و دیگری چهار قسمت از قرآن که عبارت بود از: سوره حمد، آیه الکرسی، آیه ۱۸ سوره آل عمران و آیه ۲۶ آل عمران.

□ امام و مسئله طهارت و نجاست

حجة السلام و المسلمین محمود قوچانی:

وقتی در نجف باران می‌آمد و کوچه‌ها وضع بدی پیدا می‌کرد و گلی می‌شد، امام بدون کم‌ترین وسواسی مسیر منزل تا مسجد شیخ انصاری را در همان کوچه‌های گلی طی می‌کرد (و به نماز می‌رفت). روزی یکی از علمای تهران که از بستگان ما بود، به نجف مشرف شد. او از شاگردان امام در قم بود. ما خدمت امام رسیدیم. او به امام عرض کرد: آقا! گرچه من از روایات و مسائل و احکام، بی‌اطلاع نیستم، اما در طهارت و نجاست گرفتار وسواس هستم و در وضو گرفتن نیز وسواس دارم؛ می‌خواهم چیزی از شما بشنوم که مرا راحت کند. امام فرمود: ما اگر در زندگی ائمه علیهم السلام و رسول اکرم (ص) دقت کنیم، در آن زمان این شیر آب و این امکانات نبود و در هر منزلی اگر ثروتمند بود، یک چاهی بود که با دلو از آن آب می‌کشیدند و نیازهای‌شان را رفع می‌کردند و در هیچ‌جا روایتی از تاریخ زندگی ائمه علیهما السلام نیامده که مثلاً درباره طهارت و نجاست آبی که از چاه می‌کشند، احتیاط کنند و احتیاط و وسواسی مطرح نشده است. بنابراین، رفتار آنها برای ما حجت است؛ عمل معصوم برای ما حجت است و آنها غیر از این، روش دیگری نداشتند و ما هم باید پیرو آنها باشیم.^۲

□ القاب و عناوین

حجة السلام و المسلمین محمود قوچانی:

هنگامی که چاپ اول کتاب «تحریر الوسیله» تمام شد. این القاب و عناوین روی جلد کتاب درج شده بود: «تحریر الوسیله، سماحة آية الله العظمی زعيم الحوزات العلمیه الامام الخمينی». کتاب به تدریج جلدسازی و تمام هزار نسخه کتاب آماده شد و چاپخانه هم آنها را به منزل امام منتقل کرد. هنگامی که امام کتاب را دید، مرا خواست. من به حضور ایشان رسیدم. ایشان کتاب را برداشت و به من نشان داد و فرمود: این چیست که روی کتاب نوشته‌اید؟ کتاب را به سمت من انداخت و گفت: دروغ به این بزرگی! من طلبه‌ای بیش نیستم؛ آن وقت شما می‌نویسید: زعيم الحوزات العلمیه (رئیس حوزه‌های علمیه) و بعد فرمود: شما حق ندارید حتی یک عدد از این کتاب‌ها را توزیع کنید. همه را جمع کنید و بریزید داخل شط کوفه. من گفتم اگر اجازه بفرمایید شاید بتوانم برای این زرکوبی پشت جلد علاجی بیابم که خود جلد هم تلف نشود. امام فرمود: همین کار را بکنید... من

وقتی در نجف باران می‌آمد و کوچه‌ها وضع بدی پیدا می‌کرد و گلی می‌شد، امام بدون کم‌ترین وسواسی مسیر منزل تا مسجد شیخ انصاری را در همان کوچه‌های گلی طی می‌کرد (و به نماز می‌رفت).

هم این کار را کردم و در طول چند روز تمام نوشته‌های روی جلد را کور کردیم و دوباره کتاب‌ها را به منزل امام برگرداندیم و آن وقت امام اجازه داد که کتاب‌فروشی‌ها کتاب را در معرض دید قرار دهند.^{۱۱}

□ هجرت به پاریس

آیة‌الله سید عباس خاتم‌یزدی:

یک روز آقای رضوانی که مسئول دفتر امام در نجف بود گفت: امام گفته است که شما و آقای کریمی امشب بعد از نماز خدمتشان بروید. ما بعد از نماز، خدمت امام رفتیم. پس از سلام و احوال‌پرسی امام فرمود: آخر ما نتوانستیم با این قوم بسازیم و بناست از عراق برویم... اینها از من خواسته‌اند که در نجف علیه شاه تبلیغات نکنم. این کار باعث شد که امام تصمیم بگیرد از نجف برود. از این‌رو گذرنامه خود را به آقای دعایی داده بود که برایش خروجی بزند. امام قصد داشت به کویت برود و پسرهای سید عباس مه‌ری هم برایش ویزای کویت گرفته بودند. سرانجام ما همراه امام تا مرز کویت رفتیم و بازگشتیم... اما بعد به ما خبر دادند که در صفوان نگذاشتند که امام وارد کویت شود و امام به بصره بازگشت و بعد به بغداد رفت و از آن‌جا عازم پاریس شد.^{۱۲}

یک روز آقای رضوانی که مسئول دفتر امام در نجف بود گفت: امام گفته است که شما و آقای کریمی امشب بعد از نماز خدمتشان بروید. ما بعد از نماز، خدمت امام رفتیم. پس از سلام و احوال‌پرسی امام فرمود: آخر ما نتوانستیم با این قوم بسازیم و بناست از عراق برویم... اینها از من خواسته‌اند که در نجف علیه شاه تبلیغات نکنم. این کار باعث شد که امام تصمیم بگیرد از نجف برود.

پی‌نوشت

۱. خاطرات سال‌های نجف، ج ۱، مقدمه.
۲. همان، ص ۱۲۹.
۳. همان، ص ۹۲.
۴. همان، ص ۹۲ و ۹۳.
۵. همان، ص ۹۳ و ۹۴.
۶. همان، ص ۴۳ و ۴۴.
۷. همان، ص ۴۹.
۸. همان، ج ۲، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.
۹. همان، ص ۲۳.
۱۰. همان، ص ۱۵ و ۱۶.
۱۱. همان، ج ۱ ص ۱۵۹ و ۱۶۲.
۱۲. همان، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.
۱۳. همان، ج ۲، ص ۶ و ۷.
۱۴. همان، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.
۱۵. همان، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.
۱۶. همان، ج ۲، ص ۱۶۶.
۱۷. همان، ص ۹۵.
۱۸. همان.
۱۹. همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.
۲۰. همان، ج ۱، ص ۲۱۱.
۲۱. همان، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
۲۲. همان، ص ۱۳۵ - ۱۳۹.